

## آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

چون مطلبی آنقدر واضح و روشن باشد که احتیاج به تعبیر و تفسیر نداشته باشد، به مصراع بالا استناد جسته ارسال مثل میکنند. این مصراع از شعر زیر است که ناظم آن را نگارنده شناخت:

پرسی که تمنای تو از لعل لبم چیست\*\*\*آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست

طبعی حائری در کشکولش آن را به این صورت هم نقل کرده است:

خواهم که بنالم ز غم هجر تو گویم\*\*\*آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست

ولی چون بنیانگذار سلسله گورکانی هند مصراع بالا را در یکی از وقایع تاریخی تضمین کرده و بدان جهت به صورت ضرب المثل درآمده است، به شرح واقعه می پردازیم:

ظهیرالدین محمد بابر (۸۸۸ - ۹۳۷ هجری) که با پنج پشت به امیر تیمور می رسد، مؤسس سلسله گورکانیه در هندوستان است. بابر در زبان ترکی همان ببر حیوان مشهور است که بعضی از پادشاهان ترک این لقب را برای خود برگزیده اند. بابر پس از فوت پدر وارث حکومت فرغانه گردید؛ ولی چون شیبیک خان شیبانی اوزبک پس از مدت یازده سال جنگ و محاربه او را از فرغانه بیرون راند، به جانب کابل و قندهار روی آورد. مدت بیست سال در آن حدود فرمانروایی کرد و ضمناً به خیال تسخیر هندوستان افتاده در سال ۹۳۲ هجری پس از فتح پانی پات، ابراهیم لودی پادشاه هندوستان را مغلوب کرد و مظفراً داخل دهلی شد. آنگاه آگره و شمال هندوستان، از رود سند تا بنگال را به تصرف در آورده، بنیان خاندان امپراطوری مغول را در آنجا برقرار کرد که مدت سه قرن در آن سرزمین سلطنت کردند و از این سلسله سلاطین نامداری چون اکبر شاه و اورنگ زیب ظهور کرده اند. سلسله مغولی هند سرانجام در شورش بزرگ هندوستان که به سال ۱۲۷۵ هجری قمری مطابق با ۱۸۵۷ میلادی روی داد پایان یافت. ظهیرالدین محمد بابر جامع حالات و کمالات بود و کتابی درباره فتوحات و جهاننداری ترجمه حال خودش به نام توزوک بابری به زبان جغتایی تألیف کرد که بعدها عبدالرحیم خان جانان به فرمان اکبر شاه آن را به فارسی برگردانید. بابر به فارسی و ترکی شعر می گفت و این بیت زیبا او اوست:

بازای ای همای که بی طوطی خطت\*\*\*نزدیک شد که زاغ برد استخوان ما

باری، ظهیرالدین محمد بابر هنگامی که پس از فوت پدر در ولایت فرغانه حکومت می کرد و شهر اندیجان را به جای تاشکند پایتخت خویش قرار داد. در مسند حکمرانی دو رقیب سرسخت داشت که یکی عمویش امیر احمد حاکم سمرقند و دیگری

دائیش محمود حاکم جنوب فرغانه بود. بابر به توصیه مادر بزرگش " ایران " از یکی از رؤسال طوایف تاجیک به نام یعقوب استمداد کرد. یعقوب ابتدا به جنگ محمود رفت و او را بسختی شکست داد و سپس امیر احمد را هنگام محاصره انیجان دستگیر کرد. بابر که آن موقع در مضیقه مالی بود، خزانه امیر احمد در سمرقند را که دو کروار دینار زر بود به تصرف آورد و آن پول در آغاز سلطنت بابر در پیشرفت کارهایش خیلی مؤثر افتاد. بابر با وجود آنکه در آن زمان بیش از سیزده سال نداشت شعر می گفت و با وجود خردسالی، خوب هم شعر می گفت. این شعر را هنگام مبارزه با عمویش امیر احمد سروده است:

با ببر ستیزه مکن ای احمد احرار\*\*\*چالاکی و فرزانی ببر عیانست

گر دیر بیایی و نصیحت نکنی گوش\*\*\*آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست

مصراع اخیر به احتمال قریب به یقین پس از واقعه تاریخی مزبور که به وسیله بابر در دوبیتی بالا تضمین شده است، به صورت ضرب المثل درآمده در السنه و افواه عمومی مصطلح است